

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در مرجحات باب تزاحم بود. گفتیم بحث است که آیا یکی از مرجحات تزاحم، تقدیم ما لیس له بدل بر ما له البدل هست یا نیست؟! فرمایش مرحوم خوئی (قدس سره) را ملاحظه کردید. کلامی را از مرحوم محقق آملی ذکر کردیم و اشکال فرمایش ایشان را هم بیان کردیم. باقی می ماند کلامی از مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) این را هم متعرض شویم و بعد نتیجه گیری کنیم.

کلام مرحوم صدر

مرحوم آقای صدر می فرمایند این مرجح یا به عنوان مرجح مستقل و در عرض سایر مرجحات است و یا مستقل نیست؛ یعنی می توانیم این مرجح را به یکی دیگر از مرجحات باب تزاحم برگردانیم تا اصالتی در مرجح بودن نداشته باشد.

روی فرض اول ابتدا توجیهی را ذکر می کنند. ایشان می گویند ما قبلاً گفتیم هر خطابی لُبّاً و عقلاً مقید به این قید است که مکلف اشتغال به ضد او که در ملاک مساوی یا اهم است نداشته باشد. بعد می گویند حالا می خواهیم این قید را مقداری دقیق تر ذکر کنیم به این بیان که تقیید لُبّی عدم اشتغال به ضد، قید دیگری هم دارد و آن اینکه این ضد نباید بدل داشته باشد تا آن بدل، ملاک ضد را در فرض نبودنش استیفا کند. اما اگر ضدی دارای بدل باشد این تکلیف مقید به عدم اشتغال به ضد نیست لذا به اطلاق خود باقی می ماند؛ یعنی می گوید ما لیس بدل را باید انجام بدهی و قدرتت را باید صرف آن کنی؛ در مقابل ضدی که له بدل، اطلاقی ندارد که ما را موظف به صرف قدرت در مورد خود کند. بعد می فرماید نتیجه این می شود که «الواجب الذی لیس له بدل یكون رافعاً بامتناله لموضوع الخطاب الذی له بدل». وقتی ما لیس له بدل امتثال شد، موضوع خطاب ما له بدل را از بین می برد «هو معنی الورد» به این معناست که ما لیس له بدل بر ما له بدل ورود دارد.

خلاصه اینکه این توجه سه قسمت دارد: قسمت اول این است که بگوئیم قید لُبّی عقلی در جایی است که آن ضد، بدل نداشته باشد. قسمت دوم این است در فرضی که ضد بدل دارد ما لیس له بدل به اطلاق خودش باقی می ماند و این اطلاق مکلف را تحریک می کند تا قدرتش را صرف در امتثال به ما لیس له بدل کند. قسمت سوم این است که اگر مکلف ما لیس له بدل را امتثال کرد سبب می شود موضوع بامتناله لموضوع الخطاب الذی له بدل. ^[1] يك إن قلت و قلتی دارند که این را خودتان ملاحظه بفرمائید.

در ادامه و در تحقیق مطلب می فرماید این بیان تامی است اما نکته ای وجود دارد که این بیان در صورتی به درد ما می خورد که

وقتی مکلف عاجز از تکلیف شد، بدل وافی به تمام یا اکثر (جُلّ) ملاک باشد. اما اگر گفتیم کسی که بدل را انجام می‌دهد، مثلاً بجای طهارت مائیه، طهارت ترابیه را انجام داد، مقدار مهمی از ملاک مبدل را از دست می‌دهد، نمی‌توانیم این بیان را بپذیریم.

عبارت ایشان این است «و التحقيق في حال هذه الصيغة: أنها تامة في نفسها» این توجیهی که ذکر کردیم برای این ترجیح ما لیس له بدل فی نفسه درست است. «و لكنها تتوقف على إثبات أن البديل في فرض العجز عن المبدل يكون وافياً بتمام ملاك المبدل أو بجلّه، و أما إذا لم يثبت ذلك و فرض ان مقداراً مهماً من ملاك المبدل لا يستوفي بالبديل، فقد يكون هذا المقدار مساوياً في الأهمية لملاك ما ليس له بدل أو أهم منه»؛

اگر کسی مبدل را انجام نداد و سراغ بدل رفت، این مقدار ملاکی که در بدل باقی می‌ماند از نظر اهمیت یا مساوی با تکلیف لیس له بدل است یا اهم از آن است. «و فی مثل ذلك لا بد و أن يكون وجوب ما ليس له بدل مقيداً بعدم الاشتغال باستيفاء ذلك المقدار» در چنین موردی تکلیف ما لیس له بدل که لبّاً مقید به عدم اشتغال است به ضدّ است، مقید می‌شود به اینکه اشتغال به ضدّی که این مقدار ملاک را دارد نداشته باشد. «و ينحصر وجه الترجيح حينئذ بالرجوع إلى الأهمية» اینجا وجه ترجیح به اهمیت برمی‌گردد.

خلاصه‌ی مطلب اینکه در صورت عجز از مبدل و انجام بدل باید بین ملاک بدل و مبدل نسبت سنجی شود. اگر بدل اهم از مبدل است بدل را انجام بدهد و اگر ملاک بدل و مبدل مساوی بود در انجام آن‌ها مخیر است. نتیجه این می‌شود که ملاک در ترجیح ما لیس له بدل به این برمی‌گردد که کدام اهم باشد «و ينحصر وجه الترجيح حينئذ بالرجوع إلى الأهمية و لا يبقى لعنوان ما ليس له بدل أثر». در آخر می‌گویند «و إثبات وفاء البديل بتمام ملاك المبدل يحتاج إلى قرينة خاصة، و لا يفى به نفس دليل البدلية بلسانه العام» در اینکه از کجا بدانیم طهارت ترابیه تمام ملاک طهارت مائیه را دارد به قرینه‌ی خاصه نیاز داریم پس از دلیل بدلیت «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً»^[2] نمی‌توانیم این مطلب را استفاده کنیم^[3].

بررسی کلام مرحوم صدر

در این بحث شارع از یک طرف تطهیر بدن و از یک طرف وضو را می‌خواهد و این در حالی است که وضو بدل دارد. بلافاصله به ذهن می‌آید که بدل در فرض نبود مبدل، آیا تمام ملاک یا جل ملاک مبدل را دارد یا نه؟! می‌گوییم اگر تمام الملاک را داشته باشد، همان ثواب و آثاری که در طهارت مائیه است، در طهارت ترابیه هم هست. ایشان گفتند از قرینه خاصه می‌توان استفاده کرد.

مثلاً بعید نیست از روایتی که می‌گوید «يَا أَبَا ذَرٍّ يَكْفِيكَ الصَّعِيدُ عَشْرَ سَنِينَ»^[4] استفاده شود که بگوئیم طهارت ترابیه هم تمام یا لاقل جل ملاک طهارت مائیه را دارد. اگر این است مانعی ندارد، انسان آب را در تطهیر بدن یا لباس مصرف می‌کند و به جای طهارت آبیّه، طهارت ترابیه را دارد. بعد ایشان می‌گویند اگر اینطور نباشد و فرض شود که مقدار مهمی از ملاک مبدل با انجام بدل از بین می‌رود یعنی اگر طهارت مائیه را انجام دادید بخش مهمی از ملاک را از دست می‌دهید.

به نظر می‌آید کلام ایشان در دو جهت اضطراب دارد: الف- ایشان فرمودند «فقد يكون هذا المقدار مساوياً في الأهمية لملاك ما ليس له بدل أو أهم منه». «هذا المقدار» یعنی مقدار ملاکی که در بدل وجود دارد نه اینکه مقداری که فوت شده. يك مقدار عبارت روشن نیست؛ در «هذا المقدار» دو احتمال وجود دارد:

1) مقداری که در بدل موجود است یعنی بگوئیم در طهارت ترابیه، چقدر ملاک موجود است؟ قرینه‌ی این احتمال عبارتی است که در ادامه می‌فرمایند «و فی مثل ذلك لا بد و أن يكون وجوب ما ليس له بدل مقيداً بعدم الاشتغال باستيفاء ذلك المقدار».

2) مقداری که فوت شده یعنی طهارت مائیه صد در صد بوده و طهارت ترابیه چهل درصد است و 60 درصد فوت می‌شود. بگوئیم این 60 درصد که فوت می‌شود به اندازه‌ای است که تماماً مساوی یا اهم از این ما لیس له بدل است. با این احتمال نمی‌شود عبارت را معنا کرد.

ب- ایشان فرمودند «فقد يكون هذا المقدار مساوياً في الأهمية لملاك ما لیس له بدل أو أهم منه» در حالیکه وجهی برای این کلام وجود ندارد. ما باید بگوئیم اگر تمام یا اکثر ملاک طهارت مائیه در بدل بود، بدل تعیین پیدا می‌کند. چون با از بین رفتن طهارت مائیه چیزی که جبرانش را بکند وجود دارد. اما اگر ما لیس له بدل ترك شد، چیزی که جبرانش را بکند وجود ندارد پس ما لیس له بدل مقدم می‌شود. لازم نیست بررسی کنیم مقدار موجود در بدل چه نسبتی با ما لیس له بدل دارد. تراحم بین شستن بدن و وضو بوده پس باید بین اینها ملاک سنجی کنیم. ملاک سنجی به این است که اگر بدل اکثر ملاک مبدل را داشت، مبدل را بجای ما لیس له بدل را انجام بدهید و بجای مبدل هم بدل را انجام بده. بلکه اگر اکثر ملاک توسط بدل از بین رفت نمی‌توان مبدل را ترك کرد.

اشکال دوم به کلام مرحوم صدر

بیان ایشان این شد که در کلام قید لیبی عقلی عدم الاشتغال به ضدی که بدل ندارد، داریم. ولی در ضدی که بدل دارد چنین قیدی نمی‌آید پس اطلاق باقی است و در نتیجه ورود من احد الجانبین است.

اشکال دیگر این است که ما قبلاً در اصل چنین قیدی تأمل داشتیم یعنی قبول نداریم که هر خطابی عقلاً مقید باشد. یکی از اشکالاتی که داشتیم این بود، لازمه‌اش این است که عقل نسبت به هر خطابی دو قید بیاورد: 1- هر خطابی عقلاً مقید به قدرت تکوینی است که این قید را ما هم قبول داریم 2- هر خطابی عقلاً مقید است به اینکه مشغول به واجبی که ضداً این واجب است و در ملاک مساوی یا اهم است، نباشید. بلکه در ظرف اشتغال به یک واجب، موضوع واجب دیگر خود به خود از بین می‌رود ولی لازمه‌اش وجود چنین قیدی نیست. مگر اینکه کسی بگوید منظور ایشان مسئله‌ی ظرفیت است که این احتمال با کلام ایشان تنافی دارد چون قیدیت سبب تقدم مالیس بدل می‌شود ولی ظرفیت چنین اقتضایی ندارد.

در ادامه ایشان این قید لیبی را محدودتر کردند و گفتند عدم اشتغال به ضدی که بدل نداشته باشد، اما اگر ضدی بدل داشت قید برای آن خطاب نیست. به ایشان عرض می‌کنیم سلمنا که قید لیبی را از شما پذیرفتیم، از کجا بگوئیم لزوم تطهیر بدن، مقید است به اینکه شما مشغول به ضدی که بدل ندارد؟! ممکن است بدل هم داشته باش ولی مع ذلک شارع ضد را مقدم بر آن دیگری قرار بدهد. مثلاً آبی وجود دارد که یا باید لباسش را با آن تطهیر کند یا باید با آن وضو بگیرد. یک احتمال این است که چون وضو بدل دارد آب را برای تطهیر بدن استفاده کند؛ احتمال دیگر این است که در وضو ملاکی باشد که آن ملاک در این طهارت ترابیه نباشد و شارع به خاطر آن ملاک نخواهد طهارت مائیه ترك شود یعنی بگوید وضو بگیر و با بدن نجس نماز بخوان. لذا بعضی این را احتمال دادند و بعضی هم می‌گویند مخیر است آب را یا بر این و یا بر آن استفاده کند.

اشکال سوم به کلام مرحوم صدر

اشکال سوم در قسمت سوم کلام ایشان است. می‌گوئیم قسمت سوم کلام شما در هر دو طرف جریان دارد یعنی همان طور که اگر ما لیس له بدل را امتثال کنید موضوع ما له بدل از بین می‌رود، اگر ما له بدل را امتثال کنیم موضوع ما لیس له بدل از بین می‌رود.

اما آنچه ایشان در تحقیق گفتند که باید ملاک را احراز کنیم یعنی آیا بدل تمام یا جلّ ملاک مبدل را استیفا می‌کند یا خیر، مطلب

درستی است. احراز ملاک هم از طریق قرائن است که غالباً از قرائن نمی‌توانیم چنین چیزی را استفاده کنیم. بلکه ممکن است کسی بگوید از امثال «یا أَبَا ذَرٍّ يَكْفِيكَ الصَّعِيدُ عَشْرَ سِنِينَ» استفاده می‌کنیم طهارت ترابیه جَلّ ملاک طهارت مائیه را دارد. ایشان هم گفتند از دلیل بدلیت نمی‌شود ملاک را استفاده کنیم که حرف درستی بود.

نکاتی راجع به فاطمیه

راجع به فاطمیه نکاتی هست که ان‌شاءالله در فاطمیه دوم خواهم گفت. ولی اجمالاً عرض کنم که آقایان فضلاً نسبت به فاطمیه اهمیت بدهید و اجازه ندهید فاطمیه کمرنگ بشود. ما راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) نمی‌گویم کوتاهی کردیم (که کردیم!) یعنی خیلی بیش از این باید از این وجود شریف و از حوادث و مصائبی که بر این وجود شریف وارد شده برای اسلام و مکتب شیعه استفاده می‌کردیم. الآن هم که بزرگان ما، مراجع ما، مخصوصاً مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) در وصیتنامه‌شان به این مضمون نوشتند که من در دوران عمر سیاسی یا در دوران مرجعیت پیام‌های زیادی را دادم، ولی به دو پیام برای خودم در عالم قبر و قیامت امیدوارم؛ یکی پیام‌هایی است که راجع به حضرت زهرا دادم و این پنج ساله‌ی آخر عمرشان هر سال پیام جدیدی را راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌دادند و نکات بسیار مهمی را در آن مطرح می‌کردند که همه اینها را در يك جزوه‌ای آوردم که ملاحظه بفرمایید.

همین پیام‌ها بود که واقعاً موجی را در کشور و در خارج از کشور ایجاد کرد. اساساً روضه‌ی فاطمیه اول در بیت مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) و جدّ ما بیش از 80 سال است که سابقه دارد یعنی مجلس روضه ای بود که مرحوم آقای بروجردی، مرحوم علامه طباطبائی، همه‌ی مراجع گذشته شرکت می‌کردند. یعنی ایشان و جدّمان نسبت به مسئله‌ی فاطمیه بسیار اهتمام داشتند و این پیام‌هایی را که ایشان دادند که واقعاً در احیای فاطمیه نقش بسیار بزرگی را داشتند.

یکی از خطبای تهران برای من نقل کرد که من در منبری در مشهد راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) زیاد صحبت کردم و در بالای منبر یادی از پدر شما کردم. گفتم ایشان در احیای فاطمیه خیلی نقش داشتند. بعد گفتند ایشان را شب در عالم رؤیا دیدم در يك باغ بسیار خیره‌کننده‌ای با لباس‌های داخل منزل داشت حرکت می‌کرد که من پیش خودم می‌گفتم در این باغ به این بزرگی که عمومی است ایشان با این لباس‌های داخل منزل؟! گفت خودم را به ایشان رسیدم گفتم چطور اینجا با لباس‌های خانه حرکت می‌کنید، فرمودند این باغ مال من هست و این را حضرت زهرا علی الحساب به من دادند.

حالا خاطرات زیادی راجع به ارتباط ایشان و ارادت ایشان و اعتقاد ایشان داریم. می‌فرمود من از بچگی و کودکی هر وقت مشکلی پیدا می‌کردم متوسل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌شدم. در قضیه‌ی فاطمیه خیلی اعتقاد عجیب و محکمی داشتند و همان مبنای امام و مرحوم آقای بروجردی در وحدت را قائل بود و می‌فرمود وحدت نباید مانع این بشود که ما حقایق مذهبمان را بیان نکنیم.

شخصیتی مثل حضرت زهرا کجا میتوانیم پیدا کنیم؟! مقام و اعتبار حضرت زهرا پیش پیامبر اکرم، چیزهای است که اصلاً نظیر و مثل ندارد. اینها را باید برای مردم بیان کنیم و مصائبی هم که واقع شده باید محکم بیان کنیم. نباید فروگذار کنیم. بلکه باید به حسب مصالح کلی اسلام با اهل سنت دعوا و نزاع نکنیم. وحدتی در مقابل کفر داشته باشیم، اما سر سوزنی از اعتقادات و از ظلمی که بر این بی‌بی شد کوتاه نیائیم.

نسبت به این خیلی محکم بودند تا آخر. امیدواریم که ما هم بتوانیم نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) معرفت پیدا کنیم ولو اینکه او مثل لیله‌ی قدر است و نمی‌شود به او معرفت پیدا کرد. اما تا حدی که قابلیت داشته باشیم خودمان را نزدیک کنیم به مقامات آن حضرت و بتوانیم در این زمینه انجام وظیفه کنیم.

[1] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 82 و 83: أما الصيغة الأولى، فغاية ما يمكن أن يذكر في توجيهها: أن الاشتغال بالضد الواجب الذي لا يقل أهمية و إن أخذ عدمه قيداً لبياً عاماً في كل خطاب - كما تقدم - و لكن المأخوذ عدمه كذلك إنما هو الاشتغال بضع واجب ليس له بدل و لا يمكن استيفاء ملاكه في فرض ترك الاشتغال به، و إما الضد الواجب الذي يمكن استيفاء ملاكه حتى مع ترك الاشتغال به عن طريق الإتيان ببده فلا ملزم عقلاً بأخذ عدمه قيداً في الخطاب و لو كان أهم ملاكاً، بل يعقل إطلاق الخطاب بالنسبة إليه بحيث يقتضى بنفسه صرف المكلف عن ذلك الضد الواجب و توجيهه إلى ما ليس له بدل. و هذا معناه أن خطاب الواجب الذي ليس له بدل يكون رافعاً بامتناله لموضوع الخطاب الذي له بدل دون العكس و هو معنى الورد، و به يتم الترجيح.

[2] نساء، 43.

[3] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 83: و التحقيق في حال هذه الصيغة: أنها تامة في نفسها، و لكنها تتوقف على إثبات أن البديل في فرض العجز عن المبدل يكون وافياً بتمام ملاك المبدل أو بجله، و أما إذا لم يثبت ذلك و فرض ان مقداراً مهماً من ملاك المبدل لا يستوفى بالبديل، فقد يكون هذا المقدار مساوياً في الأهمية لملاك ما ليس له بدل أو أهم منه، و في مثل ذلك لا بد و أن يكون وجوب ما ليس له بدل مقيداً بعدم الاشتغال باستيفاء ذلك المقدار، و ينحصر وجه الترجيح حينئذ بالرجوع إلى الأهمية و لا يبقى لعنوان ما ليس له بدل أثر. و إثبات وفاء البديل بتمام ملاك المبدل يحتاج إلى قرينة خاصة، و لا يفي به نفس دليل البدلية بلسانه العام.

[4] من لا يحضره الفقيه، ج1، ص: 108.